

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در فقه الآيات، آیه شریفه «اوفوا بالعقود» بود که گفتیم به حصر عقلی، چهار احتمال
در آن وجود دارد. احتمال اول این بود که هم عقل و هم متعلق عقل مطلق باشد، مضیق
نباشد، «اوفوا بالعقود على كل شيء و كل ما يتعلق به»

دوم این که همه‌اش مضیق باشد «اوفوا» حالا این جور تعبیر می‌کنیم «اوفوا بعقودکم
على اموالکم على ما يتعلق بکم».

سه: «اوفوا بالعقود على اموالکم» که عقودش مطلق است ولی آن متعلقش نه، مال
خودتان باشد.

چهارم: برعکس سوم که «اوفوا بعقودکم على الاموال».

أما الاحتمال اول خب قرائنى تا به حال اقامه فرمودند و عرض شد که آن احتمال اول
درست نیست. و قرینه دیگری که باز می‌شود بر عدم صحت احتمال اول اقامه کرد این
است که استبعادات عقلای و استغرابات عقلانیه این‌ها مانع از انعقاد ظهور می‌شود و
مانع از احراز ظهور می‌شود. اگر یک چیزی پیش عقلاء مستغرب بود، مستبعد بود این اگر
مولی بیاید تصریح کند خب می‌پذیریم اما این که اطلاق بخواهد شامل آن بشود، این... مثلاً
مثال می‌زدیم سابقاً بر این که فرض کنید یک طلبه محترمی خب بعضی از کتاب‌ها هست
که ایزار کارش است، اصلاً نمی‌شود فرض کرد این طلبه اصلاً... مثلاً فرض کنید که
مسائل را می‌خواهد جواب بدهد، یک عروه‌ای می‌خواهد، یک رساله‌ای چیزی می‌خواهد.
کتاب حدیث مثلاً که می‌خواهد صحبت کند، منبر برود یا اهل استنباط است. اگر مسافرت
بود به دوستش گفت آقا همه کتاب‌های من را بفروش، یا کتاب من را بفروش. این شک
می‌کند که عروه را هم او گفته؟ چه کار می‌کند؟ وسائش را هم گفته؟ حالا بله کتاب‌های
مثلاً... ولی این چی، چون مستبعد شمرده می‌شود، مستغرب شمرده می‌شود که حتی
این‌ها را. بله یک وقت می‌گوید حتی این‌ها را بفروش. اما در جایی که به اطلاق باشد این
جا اکتفای به اطلاق نمی‌کنند بلکه با او تماس می‌گیرد که این هم مقصودت بود؟

س: خب اگر مرده باشد؟؟؟

ج: هیچی عمل نمی‌کنند.

س: نه، به وصیتش عمل نمی‌کنند؟؟؟

ج: نه، که حتی این جا را هم...

س: یا به خاطر جهت احتیاط است که حالا زنده است.

ج: نه، آخه مرده باشد که کتاب نمی‌خواهد اما اگر یک چیزی...

س: نه، گفته باشد کتاب‌های من را بده به فلانی، احتمال می‌دهیم این یک کتاب را برای بچه‌هایش لازم دارد.

ج: خب آن جا هم بله اگر واقعاً استغراب داشته باشد خیلی، استغراب مثلاً مثل این؛ گفته باشد.... حالا بچه‌های کوچک و این‌ها دارد بگوید تمام اموال من را. خب بچه‌هایش را چه کار کنند، از خانه بیرون کنند.

س: یعنی عموم هم همین طور است علاوه بر اطلاق؟

ج: بله، آن جا هم حتی همین طور است. یعنی یک انصرافی کأنّ متعلق پیدا می‌کند. کما این که من شنیدم جد والده ما یعنی پدر پدرشان، زمان آقای آسید ابوالحسن لاری این مقداری از اموالش را.... یک مغازه‌هایی داشته در داراب و فلان و این‌ها، وقف امام حسین علیه السلام کرده که حالا هم هست، وقف سید الشهداء علیه السلام. و تمام خانه و هر چه در خانه و این‌ها هست برای... که همه این‌ها را بروید بدهید به آسید ابوالحسن. وقتی می‌دهند خدمت ایشان می‌گویند شما این را برمی‌گردانید. می‌گوید خب این صغار و بچه‌هایش چه کار کنند. حالا می‌گوید آقا حتی گفته مثلاً منزل و تمام لوازمی که در خانه هست، همه و همه، اگر تصریح کرده باشد، ولی اگر گفته باشد... می‌گویند گفته اموال من را، دیگه این چیزهایی که باعث می‌شود بچه‌هایش جای زندگی نداشته باشند و اگر فلان نداشته باشند، مخصوصاً اگر این بچه‌ها بچه‌های صغیر باشند، یک وقت کبیر هستند، چی هستند، ثروتمند هستند، این جا نه استغراب ندارد، در جایی که استغراب دارد و استبعاد دارد، در اطلاق این که این وصیت آن را بگیرد، ظهور پیدا نمی‌کند.

س: بگوید همه این کتاب‌های من را؟؟ بعد قرآن شخصی‌اش مثلاً که با آن استخاره می‌کند، مثلاً آن قرآنی که همیشه دارد آن را هم... می‌خواهم بگویم از عموم هم استفاده بکند باز توی عموم هم این مطلب وجود دارد.

ج: بله توی عموم هم وجود دارد.

س: بگوید همه کتاب‌های من را ببرید.

ج: بله، چون ادات عموم برای استیعاب مدخول است، اگر مدخول انصراف دارد. حالا در مانحن فیه هم همین جور گفته می‌شود، که گفته می‌شود این که توی عقلاء این که آدم باید وفا کند به کل عقد وقع من کل أحد علی کل شیء که هیچ ارتباطی هم به او ندارد، این امر مستغرب. فلذا است که اصلاً برای «اوفوا بالعقود» یک چنین اطلاقی منعقد نمی‌شود، یک چنین ظهوری پا نمی‌گیرد که شما بخواهید این جوری معنا بکنید. و این غیر از آن بیان محقق یزدی است که گفت استیحا. آن این است که نمی‌گویند این ظهور ندارد، می‌گویند این ظهور محقق می‌شود مضطرب می‌شود، اگر چنین معنایی باشد، یک چنین

ظهوری داشته باشد، ایشان فرمود این ظهور موجب اضطراب و استیحا‌ش‌شان، وحشت‌شان می‌شود، و چون ما می‌بینیم از شنیدن آیه، چنین وحشتی و استیحا‌شی نیست می‌فهمیم چنین ظهوری نیست. آن بیان است. این بیان چیز دیگری است. این است که اصلاً در عرف عقلایی چنین چیزی مستبعد است، از هر کسی که بیاید این جوری بگوید، یا واقعاً چنین چیزی لازم باشد که همگان در همه عقود بر هر چیزی...

س: وجه استبعادش غیر از آن استیحا‌شی است که آن جا گفته شد؟

ج: بله.

س: وجه استبعادش چیه؟

ج: این است که چه چیزی بر ما دارد، ما چه ارتباطی داریم، خب همان‌ها وفاداری بکنند کفایت می‌کند دیگه، بگوییم بر ما هم لازم باشد وفاداری بکنیم چه لزومی دارد؟ آن را همان متعاملین، متعاقبین وفاداری کردند خب بعد نقل و انتقال هم که شد ما قانون‌های دیگری هم داریم دیگه، چه لزومی دارد که به ما بگویند وفاداری بکن. بر ما واجب....

س: یعنی حتماً قربت و قصد و این‌ها، آن بحثش را درست بکنیم؟

ج: خب آن‌ها بله دیگه، مال دیگران است باید اجازه از دیگران گرفت. وقتی این شد زن او، یا او شد شوهر این، خب دیگه لازم نیست به ما بگویند وفا... آن ور عالم هم بگویند شما به آن وفا کن.

س: نه، حالا آن‌هایی که در دسترس هستند.

ج: خب در دسترس هم همین جور هستند. هرچه ولو به تو ربطی نداشته باشد، هیچ قیدی نخورد این حرف توی عقلاء هم نیست، کدام قانون را داریم که همه باید در هر عقدی بر هر چیزی، چه آن مال خودشان باشد چه نباشد، چنین عمومی توی عقلاء.

س: این جا تفصیل به نظر تان نمی‌رسد که ببینید... من همیشه توی ذهنم بوده که با این بیان خدمت‌تان عرض کنم که اگر جای عقد بر مال من باشد دیگری بسته باشد خب این بیابند بگویند وفا بکن، این یک استدلالی دارد. اما آن مثال‌های این جا که استغراب ندارد، که آقا وفا به این معنا باشد که آقا دیگران که بر اموال خودشان، همان معنای وفا که می‌فرمودید، بر اموال خودشان دارند عقد می‌کنند شما وفادار باش به این معنا که تعامل آن اموال را از صاحبش اجازه بگیر، از مئمن را از مشتری اجازه بگیر، مئمن را از باع اجازه بگیر. آن که معنای بعیدی نیست، یعنی تفصیل باید کأن قائل بشویم نسبت به معنای وفا متفاوت است، یک معنایش بعید است، یک معنایش استغراب دارد، که آقا بر اموال دیگران یعنی بر اموال تو اگر دیگران عقد بستند تو هم وفادار باش. اما این که نه بر اموال دیگران خودشان عقد بستند شما این معنای از وفا را که بخواهی اجازه بگیر، این چه استغرابی در آن هست.

ج: بر من وفا لازم است؟

س: بله، وفا به همان معنایی که گفتیم دیگه، به همان معنایی که گفتیم که قرار شد عرفی هم باشد دیگه.

ج: نه، به عنوان وفا. همان که دیروز هم می‌گفتیم.

س: هم به عنوان وفا هم حتی باشد.

ج: نه، مستغرب است. برای چی؟

س: آخه کی می‌گوید مستغرب است؟

ج: برای چی؟ اگر شما لو خُلیتم و.. که از شما پرسیدند آن‌ها را هم خب به شما چه ربطی دارد. زبان حال همه که به ما چه ربطی دارد، خودشان باید وفا کنند، به ما چه ربطی دارد؟ این زبان حالا است که به من چه ربطی دارد من بخوادم وفا بکنم. بله، در اثر عقد آن‌ها، آن شده مال او، البته قانون می‌گوید وقتی مال او شد شما... اما من باید وفا کنم به این عقد؟ آن وفا به عقد لازم نیست. آن آثار ملکیت او را بار کردن است. ما دو تا چیز داریم؛

س: یعنی به نظرتان وفا عرفی است، یا حفظ این؟؟

ج: بله بله، وفای عرفی هم همین جور است. ببینید متعلق وفا عقد است، «اوفوا بالعقود» اما این که به واسطه عقد آن‌ها ملکیت حاصل شده آثار ملکیت را بار کن، ملکیت این. آثار زوجیت این را بار کن، آثار فلان اثر دیگر را بار کن، آن هم مطلب آخر. اما شما به این عقد وفا کن، به من چه ربطی دارد که وفا کنم. ولو این که معنای وفا را تصویر بکنی. یک وقت یک کسی می‌گوید معنای وفا را تصویر نمی‌کنیم.

س: نه عرفی‌اش را حاج آقا...

ج: اما تصویر هم بکنیم یک چنین اطلاق و عمومی، بین الان هم ما داریم؟ بین شما یک فردی را نگویی که در آن جا... می‌گوییم این عموم گسترده...

س: یعنی از فرد خارج بشود دیگه عموم نیست؟

ج: بله. این عموم گسترده که معنای اول است، و الا توی همین یک چیزهایی هست که اشکال ندارد، مستغرب نیست. همین جا، یعنی شما عقد خودت چون وقتی آن را عام گرفتی این یکی‌اش هم امری است که خودت انجام دادی بر مال خودت.

س: حاج آقا سؤال همین است که آقا فرمود استیحا ش است این فرمایش شما، نهایت چیزی که بپذیریم در میزان مسلم استیحا ش و استبعاد ما دست از عموم برمی‌داریم. و در ... آن برقرار است. چطور مسأله استیحا ش را که حضرتعالی فرمودید؟؟ وحشت می‌کنند، خیلی خب. آن‌ها؟؟؟ اما عموم بر عمومیت خودش باقی می‌ماند در مادون ذلک.

ج: مگر ما غیر از این..

س: خب، اتفاقاً نکته همین است.

ج: ما الان داریم فقه الآیه را می‌گوییم. توی مقام استدلال...

س: نه، معلوم باشد که عمومش از بین نمی‌رود.

ج: نمی‌رود، ما می‌گوییم این عموم درست نیست.

س: آخه یک رتبه‌بندی باید بکنیم که کدام درست است.

ج: بله، ممکن است آن بعدی درست باشد.

س: ممکن است همان هم به درد ما بخورد.

ج: بله، آن آیه مفهوم استدلال است.

س: آیه به معنای اول هم رتبه‌بندی بود.

ج: ببینید الان می‌گویید ما چهار معنا...

س: در همان معنای اول رتبه‌بندی بود. ما از اول حرف‌مان همین بود. همان معنای اول را هم رتبه‌بندی کنید که مثلاً دیروز هم یک تک سؤال از محضر شما پرسیدم که گفتم آقا توی معنای اول هم آن معانی عجیب و غریب، لباً خارج هستند؟ فرمودید بله. حتی در معنای اول. آن معنای عجیب و غریب لباً خارج هستند. آن معنای که اصلاً عرف ملتزم نیست مثل این که یک کسی مال دیگری را بفروشد شارع بگوید درست است. خب آن‌ها را می‌گذاریم کنار. در مابقی که آن قدر استبعاد ندارد آن‌ها را برای چی بگذاریم کنار. آن‌ها باعث حصر معنای اول نمی‌شوند. ما حرف‌مان این است.

ج: ببینید گفتیم حصر عقلی است دیگه، یا اصلاً هیچ کدام قید ندارد.

س: خود معنای اول رتبه‌بندی دارد.

س: این‌ها قیدی دارد اما قیدش این نیست که عقودکم، نه عقود الناس، اما تعدادی از آن‌ها را خارج کرده نه همه‌اش را.

ج: حالا اشکال ندارد که، ما که نمی‌گوییم، می‌گوییم خود آیه فی نفسه کسی بگوید برداشت این است، نه حالا به مخصصی این تخصیص ممکن است بخورد.

س: پس آن هادم معنای اول نیست. ما عرض‌مان این است.

ج: نه، می‌خواهیم بگوییم چرا، هادم به این معنا که اصلاً می‌گوییم چنین معنایی به ذهن منقدح نمی‌شود.

س: کدام منقدح نمی‌شود؟

ج: این اطلاق گفته شده منعقد نمی‌شود برای شخص، برای انسان، برای مخاطبین به این کلام. خب این.

و اما این معنای دوم که بگوییم هر دو مقید است. یعنی «اوفوا بعقودکم علی اموالکم» یا «اوفوا بعقودکم علی ما یتعلق بکم» خب شاید معمول آقایان می‌گویند همین مستظهر از آیه است. مفسرین، آقایان می‌گویند معنای آیه همین است. که یعنی هم عقد قید دارد هم متعلقش قید دارد. منتها یک اختلافی است که آن قید چیه، توی مشهور توی السنه این است که آن قید این است که انتساب به تو داشته باشد؛ عقد تو، فلذا عقودکم تعبیر

می‌کنند. انتساب به تو داشته باشد بر چیزی که آن هم باز انتساب به تو داشته باشد یا در حکم انتساب باشد مثل این که مولی‌علیه‌ات باشد، کسی باشد که تو سرپرست او هستی.

مرحوم امام قدس سره در این جا می‌فرمایند ما قبول داریم باید قید بخورد. آن معنای اول آن جوری غلط است. اما آن قید هم این نیست که شما می‌گویید. که باید انتساب به تو داشته باشد. آن قید این است که باید اجنبی از تو نباشد. این مقداری که قرینه عقلایی و عرفی بر انصراف و جلوگیری از تحقق اطلاق است آن مقدار است. چون در لفظ که چیزی نیامده، یک قیدی در لفظ که نیست، این به تناسب حکم و موضوع و قرائن مغروسه در اذهان یا همان چیزهایی که گفته شد دیگر، از این‌ها، این‌ها چه مقدار تضییق ایجاد می‌کند؟ آیا این قدر تضییق ایجاد می‌کند که باید عقد تو باشد؟ اگر شما اصلاً بخواهید این جور معنا کنید باید بگویید که در باب فضولی به اجازه متعقبه هم کار درست نمی‌شود مگر دلیل خاص داشته باشد، داخل آیه نمی‌شود. چون اجازه متعقبه انتساب درست نمی‌کند که.

س: وکالت هم درست نمی‌کند.

ج: وکالت هم همین جور است. وکالت هم انتساب درست نمی‌کند. و حال این که مسلّم است اوفوا بالعقود و این‌ها آن‌ها را می‌گیرد به نظر ایشان. پس بنابراین، این یعنی عقود که ارتباط با شما پیدا می‌کند. ولو این که شما ایجادش نکردید. ولو این که بعداً هم مال شما نشد، ولی مرتبط بکم. پس می‌شود چی؟ «اوفوا بالعقود مرتبطة بکم، إما لأکم عقدتموه أو صار مرتبطة بکم» به یک وجهی، به یک جهتی. علی چیزی که باز مرتبط به شما هست. نتیجه این کلام چه می‌شود؟ که حالا این را تفصیلش را باید بعداً عرض کنیم ولی همین جا برای توضیح مطلب این می‌شود که اگر فضولی آمد مال یک شخصی را فروخت، این شخص هم توی دلش واقعاً راضی به این معامله بود، ایشان می‌گویند این مشمول آیه هست ولو این که آن عقد این را انجام نداده، عقد این هم نیست، چون نه وکالت داده بود، نه امر کرده بود، نه اذن داده بود، ولی چون راضی است. این صورت ما دلیل نداریم از اوفوا بالعقود خارج بشویم ولی مرتبط به او هست به این که او دوست دارد این را، راضی است به این.

س: دوست داشتن می‌گویند ارتباط ایجاد نمی‌کند راضی بودن ارتباط ایجاد می‌کند.

ج: ارتباط ایجاد می‌کند چون مال که ما توسست، به این عقد واقع شده بر این، مرضی توسست. مال مال شما، عقد واقع شده بر آن هم مرضی شماست، این چرا بگویم از تحت اوفوا بالعقود خارج است؟ ما؟؟ که نمی‌خواهیم که. «اوفوا بالعقود» جمع معنی به الف و لام عقدها، این هم یک عقدهایی است. عقدهایی که اصلاً نه اذن دادی، نه وکالت دادی، نه امر کردی، نه راضی هستی، این‌ها درست است، این‌ها را می‌خواهیم بگویم این را هم می‌گیرد، همان استغراب هست، همان استیحاخ هست، همان چیزهای که گفتیم هست. اما عقدی که راضی هستی به آن و می‌پسندی، این چه چیزی داری که بگویم خارج است؟

س: غیر نسبت هم یک قید رضایت هم به این اضافه می‌کنید.

ج: نسبت که نمی‌خواهیم.

س: نه، فرمودید اموری که نسبت به تو عدم انتساب نداشته باشد، به نحوی مرتبط باشد

یعنی الان دارید رضایت را هم اضافه می‌کند؟

ج: نه، به همین رضایت مرتبط می‌شود، یعنی مرضی توست. یعنی عقدی است که ارتباطش این است که مرضی من است.

س: الان حاج آقا مختار حضرت آقا از این چهار تا معنا، نه معنای اول است، نه معنای دوم، درسته؟ یک چیزی بین معنای اول و معنای دوم است دیگه. ما عرض‌مان از همان اول همین بود.

ج: نه نه.

س: ما دقیقاً عرض‌مان از همان اول همین بود.

س: ???

س: آقا اجازه بفرمایید صحبت‌مان تمام بشود. ما می‌خواهیم بگوییم که اگر می‌خواهید از آیه بیرون بیدارید تمام؟؟/ چندین بار هم تصریح کردیم، می‌خواهید بیدارید بیرون از آیه، آن‌هایی را از آیه بیدارید بیرون که واقعاً.... حاج آقا به نظرم همین را می‌گفتند؛ استعراب عقلایی قطعی دارد و نمی‌شود کاری کرد و این لاینافی که ما معنای اول را قبول بکنیم و آن‌هایی که قطعاً و یقیناً به ذهن عقلاء استیحاخ درست می‌کند بیداریم بیرون، بقیه‌اش را باقی بگذاریم. ایشان هم همین را می‌گفتند.

س: این احادث معنای پنجم نیست؟

ج: نه.

س: آن حرف آقایان؟ این‌ها می‌گویند نه اطلاق قبلی باشد، نه تضییق دوم باشد، یک حالت دیگری را ببینیم، خب این می‌شود احادث حالت پنجم. شما دارید اشکال می‌کنید به حرف حاج آقا که حرف حاج آقا اشکال به معنای اول است. شما این جا می‌خواهید احادث یک معنای دیگری بکنید اشکال می‌کنید به حرف حاج آقا؟

س: ما کاری به احادث این که معنای جدیدی؟؟؟

س: این نه معنای اول است، نه معنای دوم است، این معنای سوم است. خب احادث معنای آخر است دیگه.

س: اتفاقاً همین را می‌خواهیم بگوییم، معنای اول...

س: چه ربطی دارد به اشکال به حرف حاج آقا؟ حاج آقا حرفش...

ج: ببینید من اصلاً نمی‌دانم چه جوری محاسبه می‌کنید. من حال ندارم شما حال دارید. ببینید اصلاً تقسیم‌بندی این جوری است که ما در معنای اول می‌گوییم هیچ قیدی برای هیچ طرفی نیست، نه عقد قید دارد، نه متعلقش قید دارد. این معنای اول است. معنای دوم این است که هر دو قید دارند. اگر «کُم» می‌گفتیم از باب یک تعبیر بود نه این که حتماً...

س: ???

ج: نه آقای عزیز. خب من که گفتم چهار تا را دارم این جوری می‌گویم.

س:؟؟ ده‌ها بار می‌گفتید بکم علی اموالکم.

ج: گفتیم این «کُم» که دارد می‌گوید برای....

س:؟؟؟ حالا به هر حال؟؟ حالا شما اسمش را می‌خواهید یک بگذار، پنج بگذار، هر کدام....

س:؟؟؟ حاج آقا گفت یا مرتبط به شما باشد،؟؟؟

س: اگر منظور از معنای دوم «کُم» نبود، منظور این بود یعنی یک قیدی داشته باشد.

ج: بله، ولی معمولاً آقایان رایجاً چه می‌گویند؟ «کم» می‌گویند، ولی ما حالا گفتیم بعداً باید این را محاسبه بکنیم آن قید چیست؟ فلذا وقتی می‌گوییم حصر عقلی که در چهار تا است، به خاطر این جهت است دیگه. هر دو مطلق، هر دو مقید، یا عقد مقید آن مطلق، یا آن مقید عقد مطلق. این چهار احتمال است. شما ممکن نیست، جن و انس هم جمع بشوند احتمال پنجم اضافه بکنند.

حالا احتمال اول که بگوییم هیچ قیدی ندارد؛ به خاطر آن وجوهی که گفتیم لااقل بعضی آن وجوه باطل است.

دوم؛ که معمول آقایان به این دوم قائل هستند و ما اصلاً قائلی پیدا نکردیم بر سه و چهار. یعنی مسلماً قائل باشند. آمده توی کلام ولی قائل باشد پیدا نکردیم. ولی احتمال دوم قائل دارد، زیاد دارد، همه قائل هستند شاید، می‌توانیم نسبت بدهیم به همه، منتها در این که آن قیدی که باید باشد چیه اختلاف است.

مشهور عند الفقهاء لعل بتوانیم بگوییم این است که آن قید «کُم» است. اسناد است، انتساب است، فلذا تعبیر می‌کنند «عقودکم» و آن را هم «ما يتعلق بکم». مرحوم امام قدس سره می‌گویند نه، من این قدر تقیید را قبول ندارم. عقد، ولی عقدی که... آن که می‌فهمیم این است که بی‌ارتباط با تو نباشد بلکه یا مأذون منک باشد یا از وکیل تو سر زده باشد، یا از مأمور تو سر زده باشد که به او گفتم این کار را بکن، یا مرضی تو باشد. مرضی تو هم باشد همین جور است. پس بنابراین ایشان این جوری معنا کرده.

و اما معنای... که این را حالا باز ذره فی بقعة الاحتمال فعلاً.

احتمال سوم این است که «اوفوا بعقودکم» این را قید بزنیم. حالا باز قیدش یا به نحو مشهور یا به نحو إما که عقد تو باشد، انتساب به تو داشته باشد یا نه، عقدی باشد که ارتباط به تو پیدا می‌کند ولو به خاطر این که راضی به آن هستی. علی الانواع آن.

این احتمال به بعضی از وجوهی که در وجه اول گفته شد مستبعد است باز که ما بگوییم که اگر تو به یک عقدی راضی بود ولو آن متعلقش هم مال تو نباشد، همین مثلاً باعث می‌شود که تو باید وفا بکنی.

س: خیلی عجیب می‌شود این، راضی بودی ولو ربطی هم به تو ندارد.

ج: یعنی ولو به شکلی که امام فرمود. یا اگر خودت عقدی را بستی بر مال دیگری یعنی خودت فضولی شد، فضول شدی، تو باید وفا بکنی. که قبلاً هم که در یکی از تقریرات مرحوم آقای خویی یک چنین چیزی بود، استبعاد داشت یعنی مستبعد است که کسی هم شاید فتوا به این نداده که فضول باید وفا بکند ولو اصیل اجازه نکند ولی تو باید وفا بکنی.

س: یعنی چه کار کند؟

ج: وفا بکند دیگه.

س: تا زمانی که...

س: این که مال من نیست، شارع هم که اجازه نکرده چه کار کنم؟ فضول یک معامله‌ای فقط کرده، وفا آن به چیه؟ وفای آن به معنای اجنبی است.

ج: مثلاً این که فسخ نکند.

س: فسخ دست من نیست.

ج: چرا دیگه.

س: کلاً تصرفات من تصرفات محرمه بوده، آن را که با حرمت تصرف شارع گفته، این که با حرمت تصرف است، نه اصلش، نه فسخش هیچ تصرفی من نمی‌توانستم بکنم. آن که با حرمت تصرف در مال غیر است. این اوفوا بعقود فضولی اصلاً چه اثری دارد، می‌خواهد چه کار کند؟

س: تصرف خارجی نیست که فسخ.

س: چه وفایی می‌خواهد بکند، وقتی اجازه نکرده چه وفایی بکند.

س: شما می‌گویید تصرف حرام است، فسخ تصرف خارجی نیست که.

س: ??

ج: حالا یک جایی را من مثال بزنم که شما خیلی استغراب نکنی. فرض کنید یک طرف فضول است بعد اصیل اجازه کرد.

س: آن هم که می‌شود اجنبی نسبت به مال دیگران.

ج: صبر کنید. اصیل اجازه کرده، می‌گویند تو باید وفا کنی. یعنی این متاع را برداری بروی از او اجازه بگیری بدهی به او.

س: ??? گفته این لازمه ملکیت است، انتقال ملکیت است، بعد اجازه ملکیت را...

ج: نه. ببینید الان زید فضولاً مال عمرو را فروخت به بکر، این متاعی که آن جا هست مال عمرو است، این فرش مال عمرو است، زید فضولاً این فرش را فروخت به بکر، بعد عمرو راضی شد، «اوفوا بالعقود» می‌گوید چون تو زید این عقد را بستی الان باید این متاع را به او برسانی. خب الان این متاع که می‌خواهید به او برسانید این که مال او شده،

آن هم که راضی است دیگه، مال عمرو که نیست که بخواهی از عمرو اجازه بگیری. الان تو ولو این که مالک این متاع نبودى ولى چون تو فضولة عقد بستى، الان باید وفا کنی، این را باید برداری به او بدهی.

س: تحویل متاع مگر به تو...

ج: جزو چیه دیگه....

س: تبعاتش است یعنی؟

ج: بله دیگه. چون یکی از وفا کردن‌ها به همین است که این را به او بدهی یا تخلیه کنی، یا اگر او در خانه‌اش بسته است بروی به او بگویی در را باز کن، فلان که این بیاید بردارد ببرد، از باب وفا به آن عقد است.

س: اگر ملک کسی در دست من باشد، فضول در این حالت است دیگه، در دستش است یا باید برساند یا باید تخلیه کند، لازمه ملکیت و نقل و انتقال که الان هست این است که من غصب نکنم در مال دیگری، لازمه ملکیت است.

ج: نه نه، نه از باب آن، از باب امتثال «اوفوا بالعقود».

س: عرضم این است که لازمه حتماً وفا نباید باشد، لازمه ملکیت است. مثل اجنبی چیزی زائد بر آن لازم ندارد.

ج: ملکیت آن که باعث نمیشود، مال آن است خب باشد، به من چه که من بروم آن را تحویلش بدهم، تخلیه سبیل کنم، چه کنم. مال اوست که مال او باشد. این که من این کارها را باید بکنم، این‌ها مال ما به الوفاء است. محقق وفاء این کارها است، و الا خب مال او شده، مال او باشد به من چه. اما می‌گویند که چون تو عقد بستى، آیه می‌گوید به عقدت باید وفا کنی. عقدت، خب این جا عقدش هست دیگه، او انجام داده، باید آن جا به این وفا کنی.

خب این هم مستبعد است یعنی این معنا. در بین عقلاء هم این جورى نیست، توى عقلاء می‌گویند یعنی چی؟ خب درسته ما حالا آمديم عقد کردیم ولى خب او راضى شد دیگه خودشان می‌دانند، حالا ریش من را بگیرند بگویند این جا....

و اما آن احتمال چهارم هم بگویم «اوفوا بالعقود علی...» بعقودکم علی الاموال بود، آن بالعقود علی اموالکم ولو راضی هم نباشی به آن عقد، ولى چون مال توسست، دیگه آن عقد به ریش تو بند شده. باید وفا کنی. این دیگه اغرب از آن معنای قبلی است.

ب پس بنابراین نتیجه تأمل در فقه الآیة این است که از معانی اربعه آن معنای دوم قابل قبول است. حالا که معنای دوم قابل قبول شد باید ببینیم با این معنای دوم می‌توانیم برای مسألتنا استدلال بکنیم یا نه؟ که مسألتنا چیه؟ همین است که اگر فضولی فروخت و اصيل اجازه نکرد، اذن هم قبلاً نداده بود، امر هم نکرده بود ولى توى دلش راضی بود. این کافی است برای صحت فعلیه؟ بحیث که بین خودش و خدای متعال باید این را دیگه ملک آن شخص بداند و برود تحویلش بدهد چون خودش می‌داند راضی بوده و وقتی راضی بوده این معامله صحیحاً انجام شده ولو فضولی این کار را کرده که شیخ می‌فرماید، که امام

می‌فرماید.

س: آن رضا رضای ارتکازی است یا رضای غیری است؟

ج: بله؟

س: رضا رضای ارتکازی است که این عِلْم...

ج: نه، حالا آن رضای تقدیری حالا بعضی‌ها گفتند نه، رضای فعلی.

س: رضای فعلی مراد است؟

ج: بله. رضای فعلی، ولو این که در بعضی کلمات نسبت داده شده گمان می‌کنم حالا فرصت و حالش را نداشتم ولی توی بعضی کلمات هست که محقق اشکوری یکی از حواشی مکاسب مال اشکوری است دیگه، که شاید شاگرد شیخ هم بوده، او از بعض اساتیدش نقل کرده که حالا آن بعض الاساتید هم کیه، که تقدیری را هم گفته که کفایت می‌کند.

س: حرف امام خوب است، تقدیری را هم درست می‌کند.

ج: امام نه، تقدیری را نمی‌گوید.

س: نمی‌گوید ولی حرفش درست می‌کند عرض می‌کنم.

ج: حالا ممکن است کسی بگوید حالا این... آره دیگه ممکن است بگوید این هم یک ارتباط مایی به تو دارد. بعید است البته، خیلی دیگه این جا نسبت به ایشان دادند.

خب اگر ما بیاییم.. گفتیم معنای دوم دو طائفه هستند؛ کسانی که می‌گویند هر دو قید دارد، دو طایفه هستند. مشهور می‌گویند انتساب باید داشته باشد. امام می‌گویند نه، اعم است. خب روی مبنای آن‌هایی که می‌گویند انتساب باید داشته باشد می‌توانیم درست کنیم یا نه؟

محقق اصفهانی این جا یک تحقیقی دارند که ایشان فرموده که انتساب دو جور است؛ یکی انتسابی که مصحح این است که فعل را نسب به او بدهیم. بگویم عَقْدَت، این در جایی درست می‌شود که یا امر کرده باشد و یا وکالت داده باشد یا اذن داده باشد یا امر هم که گفتیم آمری باشد که قاهر است به جوری که آن مأمور نمی‌تواند سرپیچی بکند، این جاها نسبت داده می‌شود به... می‌گویند عَقْدَت یا خودش می‌گوید عَقْدَت که یعنی اوجدت البیع یا اوجدت العقد. ولی یک انتساب این است که نه، این به اَدنی اضافه می‌شود مال او. معنای مصدری، این به واسطه رضا و این‌ها درست نمی‌شود که بگویند عَقْدَت اما این عقدی که به عنوان اسم مصدری درست می‌شود و پایدار می‌ماند که بعداً هم فلذا می‌شود فسخ کرد، چی را فسخ می‌کنند؟ همین که هست دیگه، توی عالم اعتبار هست. یا کسی که وضو می‌گیرد، غسل می‌گیرد، نواقض چی را می‌آید نقض می‌کند؟ آن غسل کردن که امر متصرمی بوده رفته، با او یک غسلی باقی می‌ماند در محیط شرعی. حالا این نواقض، خواب می‌آید این را نقض می‌کند. این جا عقدی همین جور... یک عقدی درست می‌شود. این با رضایت می‌شود عقد تو. می‌شود عقد من، چون من قبولش کردم. پس بنابراین این آقایانی که آمدند می‌گویند انتساب این جا درست نیست بالضرورة که

نمی‌شود گفت عَقْدَ یا نمی‌تواند بگوید عقدُ، این‌ها اشتبهوا، اشتبه الامر علیهم، این دو تا استنادها را خلط کردند. استنادی که موجب اسناد فعل بشود نیست، ولی استنادی که موجب این باشد که بتوانیم بگوییم عقدّه این چرا.

س: حاج آقا مساعدت کردید فرمایش‌تان را به این که وفا هم به عقدُ نیست، وفا به ما عقدُ و حاصل از عقد وفا می‌کنند، به خود فعل عقد که وفا نمی‌کنند، به حاصل از عقد وفا می‌کنند.

ج: عقد اصلاً یعنی آن. آن گره، نه گره زدن. عقد یعنی گره زدن یا گره. به آن گره وفا کن، گره‌ات. خب الان هم گره من است.

س: آن گره زدن که اصلاً وفا به آن نیست، این که ??? به آن وفا می‌کنند به آن گره است وفا کردن و آن انتساب دارد.

ج: ایشان فرموده انتساب دارد. این حالا فرمایش محقق اصفهانی است که انکره بالشدّة السید الامام قدس سره که ان شاءالله در جلسه بعد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين